

فلسفه تحلیلی، شماره سی و چهار، پاییز و زمستان ۱۳۹۷، ص ۱۳۳-۱۵۴

## انسان‌شناسی از منظر کانت و ملاصدرا<sup>۱</sup>

مهری جنگی آشتیانی<sup>۲</sup>

استادیار دانشکده فنی و حرفه‌ای دکتر شریعتی، تهران، ایران

### چکیده

کانت و صدرالمتهلین دو فیلسوف بزرگی هستند که در بحث انسان‌شناسی معتقدند انسان هویت ثابتی ندارد. از نظر ملاصدرا انسان تنها موجودی است که ماهیت معینی ندارد و حقیقت او فعلیت‌های او نیست، بلکه بی‌نهایت امکان‌هایی که در پیش‌روی او است، واقعیت او را شکل می‌دهد. از دیدگاه کانت هم انسان صرفاً از ماهیت ثابتی برخوردار نیست. انسان‌ها با اعمال و رفتار خویش به‌ویژه در ارتباط متقابل با دیگران و در سطح اجتماع به هویت خود شکل می‌دهند. هر دو فیلسوف به خالقیت و آفرینندگی عقل توجه ویژه داشته‌اند. کانت کوشید محدودیت‌هایی که در عقل نظری وجود داشت به یاری عقل عملی برطرف کند، لذا با بحث اراده خیر که مهم‌ترین ویژگی و مبنای تحقق انسانیت است، زیر بنای اخلاق اومانیستی را پایه‌ریزی کرد. از دیدگاه کانت انسان با اتکاء به عقل خویش به هویتش شکل می‌بخشد. اما انسان‌شناسی فلسفی صدرالمتهلین برخلاف کانت بیشتر بر عقل نظری تکیه دارد. عقل نظری با اتحاد و اتصال، با عقل فعال به مرحله عقل مستفاد می‌رسد. انسان خلیفه الهی و جامع تمام اسماء صفات حق است. انسان هم صفات تنزیهی و هم صفات تشبیهی دارد و خداوند به انسان استعداد ادراک تمام مدرکات را عطا کرده است، لذا انسان می‌تواند تمام حقایق کلی و جزئی را بشناسد و بنابر اتحاد عالم و معلوم، جهانی عقلانی شبیه به جهان خارجی می‌گردد و این معنای جامعیت انسان و خلافت الهی است.

واژگان کلیدی: کانت، ملاصدرا، انسان‌شناسی، تعلیمی، توصیفی، خلیفه الهی.

۱. تاریخ وصول: ۱۳۹۷/۶/۱۷؛ تاریخ تصویب: ۱۳۹۷/۹/۲۶

۲. پست الکترونیک: change@shariaty.ac.ir

## جایگاه انسان در کانت

انسان‌شناسی علمی از قرن نوزدهم آغاز شد و بنابر ادعای خود کانت می‌توان وی را نخستین متفکری دانست که این علم را به صورت رشته‌ای آکادمیک درآورد. اما تصور او از انسان‌شناسی از آن‌چه امروزه به عنوان انسان‌شناسی شناخته می‌شود متفاوت است. او انسان‌شناسی را صرفاً به عنوان رشته‌ای تجربی و توصیفی نمی‌شناسد بلکه این رشته را ابزاری مفید برای پیشرفت اخلاقی و فرهنگی شاگردانش به شمار می‌آورد و همین‌طور قانون‌های عقل عملی و قوه حکم را بر اشیاء اطلاق می‌کند یا در غالب احکام اخلاقی و زیباشناسی اظهار می‌کند.

کانت معتقد است تفکر در معنای جهانی در چهار پرسش خلاصه می‌شود که این چهار پرسش عبارت‌اند از:

الف. چه چیزی را می‌توانیم بشناسیم؟ (این پرسش در متافیزیک پاسخ داده می‌شود) ب. چه کاری باید بکنیم؟ (این پرسش را در اخلاق پاسخ می‌دهند) ج. به چه چیزی می‌توانیم امیدوار باشیم؟ (دین عهده‌دار این پرسش است) و انسان چیست؟ (که در انسان‌شناسی به این سؤال پاسخ داده می‌شود).<sup>۱</sup>

سه پرسش اصلی فلسفه و در نهایت پرسشی از انسان، توانایی‌ها و محدوده‌ی شناخت، عمل و داوری وی است. یعنی نحوه خودشناسی است. از این منظر کل کوشش و تأملات کانت در جهت شناخت انسان، شئون و وجوه حیات اوست.<sup>۲</sup> اهمیت و نقش محوری انسان در سه اثر نقادی کانت نیز به وضوح مشخص است. برای مثال در نقد عمل عقل محض، منشأشناسایی را مطرح و بر نقش فاعل شناسا تأکید می‌کند؛ در این اثر شناخت را حاصل ترکیب و مشارکت حس می‌داند. لذا در این بخش تعیین حدود شناسایی را بیان می‌کند.

1. Kant, I., *Anthropology from a Pragmatic Point of View*, Robert. B Louden(trans.), Cambridge University Press, 2006, p.15.

2. Ibid, p.21.

در نقد عقل عملی انسان غایت اخلاقی و واضح قانون اخلاقی است. منشأ اخلاقی و الزام‌های اخلاقی در درون انسان قرار دارد. در نقد قوه حکم، نیز آن‌جا که به بحث درباره‌ی امر زیبا و والا می‌پردازد بر سوپژکتیو بودن آن‌ها تأکید می‌کند. چراکه زیبایی و والایی کیفیتی در خود اشیاء نیست، بلکه سوژه یا شخص آن‌ها را این‌گونه می‌یابد. اصل غایت‌مندی در طبیعت که منجر به فهم طبیعت می‌شود سوپژکتیو است. قوه حکم که از قوای عقل انسان است این غایت و زیبایی را برای طبیعت فراهم کرده است.

کانت می‌گوید همه چیز برای درک شدن و احساس شدن و عملی شدن به انسان بازمی‌گردد. آن‌چه در این عبارات‌های کانت آمده است همان است که از آن به سوپژکتیوسیم و اومانسیم کانتی تعبیر می‌کنند. یعنی آن‌چه در ادراک و اخلاق و هنر به دیگر موجودات نسبت می‌دهیم منشأ همه‌ی آن‌ها خود انسان است. یعنی انسان قواعد و اصول «حس و فاهمه و عقل» و همین‌طور قانون‌های عقل عملی و قوه حکم را بر «اشیا» اطلاق می‌کند یا در غالب احکام اخلاقی و زیباشناسی اظهار می‌کند.<sup>۱</sup>

### ماهیت انسان‌شناسی کانت

به‌طور کلی آن‌چه انسان‌شناسی کانت را از سایر رویکردهای مختلف در قرن هجده متمایز می‌کند ویژگی پراگماتیکی یا عمل‌گرایانه‌ی آن است. کانت انسان را متعلق به دو جهان محسوس و معقول می‌داند. جنبه پدیداری وی متعلق به جهان محسوس و جنبه‌ی ذاتی او متعلق به جهان عقلانی است؛ یعنی فراتر از عالم محسوس و نظام طبیعت.

کانت با توجه به این دو مقامی که انسان متعلق به آن است از دو علم انسان‌شناسی تجربی و انسان‌شناسی عقلی صحبت می‌کند. انسان‌شناسی تجربی به شناخت آگزیستانس یا روزمرگی انسان، و مسائلی از قبیل رنگ پوست، ملیت‌های مختلف،

---

1. Ibid, pp.13-14.

مشاغل مختلف افراد و دین‌های گوناگون در این حوزه می‌پردازد. این علم نوعی انسان‌شناسی جغرافیایی است.

در انسان‌شناسی عقلانی ذات انسان بدون توجه به اضافات جغرافیایی مورد نظر است. انسان‌شناسی تجربی به دو بخش انسان‌شناسی فیزیولوژیکی و انسان‌شناسی پراگماتیکی تقسیم می‌شود. انسان‌شناسی فیزیولوژیکی انسان را به عنوان موجودی آزاد، یعنی شهروند جهان مورد توجه قرار می‌دهد.<sup>۱</sup>

انسان‌شناسی فیزیولوژیکی به بررسی این موضوع می‌پردازد که طبیعت چه شکل و چه صورتی به انسان می‌دهد و انسان‌شناسی پراگماتیکی درصدد توضیح و تشریح این است که انسان در مقام موجود کنش‌گر آزاد و مختار چگونه خود را می‌سازد و تحقق می‌بخشد. انسان‌شناسی فیزیولوژیکی می‌تواند نظری و یا مشاهده‌ای باشد.

کانت شناخت نظری را بی‌فایده و اتلاف وقت می‌داند و شناخت مشاهده‌ای را مفید نمی‌داند، زیرا عمل مشاهده همواره با عواملی هم‌چون پنهان‌سازی (تظاهر) و عادت است و مانع از این می‌شود که بتوانیم واقعیت موضوع و متعلق مشاهده را درک کنیم. از این رو، درک ماهیت انسان دشوار است.

ویژگی برجسته انسان‌شناسی کانت عمل‌گرایانه بودن آن است. انسان‌شناسی عمل‌گرایانه هم نظریه غایت‌شناسانه پیشرفت تمایلات طبیعی انسان را در نظر دارد و هم نظریه انتقادی علم اخلاق را که به‌وسیله‌ی آن انسان به عنوان موجودی آزاد نگرینسته می‌شود که بتواند شخصیت خویش را سازد را در نظر دارد.<sup>۲</sup>

انسان‌شناسی عمل‌گرایانه با ماهیت انسان سروکار ندارد. بلکه به حوزه‌ی اعمال و حوزه‌ی تجربی وجود او مربوط می‌شود. انسان با اعمالش خود را محقق می‌سازد. او تأکید می‌کند که انسان‌شناسی باید کاربردی باشد و انسان را در ساحت وجود تجربی‌اش

۱. صناعی دره بیدی، منوچهر، جایگاه انسان در اندیشه کانت، تهران، انتشارات ققنوس، ۱۳۸۴ ش، ص ۲۵.

2. Kant, *Anthropology from a Pragmatic Point of Piew*, p.36.

از منظر عمل‌گرایانه مورد توجه قرار دهد، نه در ساحت عقلانی. یعنی ذات و ماهیت او بدون توجه به اعمال و رفتار وی.

از دیدگاه کانت انسان‌شناسی یک اکتشاف است که به تبیین این مسأله می‌پردازد که انسان چه چیزی را می‌سازد و چه انتظاری از خود دارد. کانت بر مبنای بررسی فعل و انفعالات انسان به شناخت انسان می‌پردازد. وی معتقد است ما درکی از آزادی خویش داریم و با برخورداری از این آزادی می‌توانیم از ساحت طبیعی و حیوانیمان به ساحت اخلاق دست یابیم. کانت انسان‌شناسی را به عنوان یک علم مدنظر دارد لذا انسان‌شناسی کانت هم با سرنوشت طبیعی انسان سرکار دارد و هم با سرنوشت اخلاقی او. انسان‌شناسی عمل‌گرایانه را می‌توان واسطه بین تعینات طبیعی و اخلاقی انسان دانست. برای آن‌که بدانیم انسان می‌تواند خود را به چه صورتی تحقق بخشد ابتدا باید بدانیم او در تعیین طبیعی خود چگونه است.

کانت در کتاب انسان‌شناسی را از منظر پراگماتیک این تقسیم‌بندی را دارد:

الف. انسان‌شناسی تعلیمی      ب. انسان‌شناسی توصیفی

کانت در این دو بخش می‌کوشد تا نشان دهد انسان در عرصه‌ی عمل چگونه هویت خویش را تحقق می‌بخشد. لذا از دیدگاه وی انسان صرفاً از ماهیت ثابتی برخوردار نیست. انسان‌ها با اعمال و رفتار خویش به‌ویژه در ارتباط متقابل با دیگران و در سطح اجتماع به هویت خود شکل می‌دهند. کانت انسان را در حیطه‌ی تجربه و مشاهده عینی بررسی می‌کند و از تفکر نظری صرف درباره‌ی آن فاصله می‌گیرد. لذا کتاب انسان‌شناسی وی به معرفی منشأ همه‌ی علوم‌ی که به نوعی با اخلاق، توانایی، معاشرت اجتماعی، شیوه‌ی تربیت و تصمیمات انسانی و هر آن‌چه عملی است مرتبط می‌پردازد.<sup>۱</sup>

الف. انسان‌شناسی تعلیمی: انسان‌شناسی تعلیمی به بررسی قوا و توانایی‌های نفس که بین همه مشترک است می‌پردازد و انسان‌شناسی توصیفی ابتدا ویژگی‌های

1. Kant, *Anthropology from a Pragmatic Point of Piew*, p.18.

متفاوت افراد، جنسیت‌ها، اقوام و نژادها را بیان می‌کند و سپس تعریفی از ویژگی‌های مشترک میان انواع انسانی ارائه می‌دهد.

کانت در انسان‌شناسی تعلیمی به بررسی قوای نفس می‌پردازد. او قوای نفس را به سه قسمت تقسیم می‌کند: ۱. قوهی شناخت یا آگاهی ۲. قوهی احساس؛ هم‌چون احساس لذت، درک زیبایی و... ۳. قوهی میل؛ موضوعاتی هم‌چون ترس، شجاعت. این سه قوه به ترتیب با فهم، احساس و عقل که از جمله قوای شناخت به معنای عام هستند، تناظر دارند.

قوهی شناخت متناظر به فهم است که موضوع نقد اول کانت قرار می‌گیرد. قوهی میل متناظر با قوهی عقل در شناخت است که موضوع نقد دوم یا نقد عقل عملی است.

قوه احساس لذت و رنج متناظر با قوه حکم است که موضوع نقد سوم است. انسان‌شناسی تعلیمی با آنچه کانت روان‌شناسی تجربی می‌نامد سروکار دارد و این بخش را می‌توان به عنوان روان‌شناسی قوا توصیف کرد. روش و رویکرد او استعلایی است.

روش انسان‌شناسی از این رو تجربی است که هم به شناخت درون و هم به شناخت بیرون می‌پردازد؛ یعنی مشاهداتی است که از حیات درونی انسان که شامل تجلیات این حیات درونی نیز می‌شود نشأت می‌گیرد.

**ب. انسان‌شناسی توصیفی:** در انسان‌شناسی توصیفی درون را از طریق بیرون می‌شناسد. توجه آن به جهان، اجتماع و رفتار انسان‌هاست و به حالت درونی و ویژگی‌های فیزیکی مربوط نیست.

در این روش به‌طور کلی به این مسئله توجه دارد که شخصیت هر انسانی بر مبنای چه چیزی شناخته می‌شود و به بررسی مسائلی چون منش شخص، منش جنسی، ویژگی مربوط به چهره، ملیت و... می‌پردازد. در بخش انسان‌شناسی توصیفی نیز وقتی از

نژادهای گوناگون، شخص‌های گوناگون و تفاوت‌های جنسی و ... صحبت می‌کند به دنبال بررسی رفتار و اعمال انسان است. به عبارتی او درون انسان را با توجه به بیرون او می‌شناسد. شکل ظاهری افراد، نژادها و ملیت‌ها با توجه به امور درونی انسان، خلق و خوی او و رفتار او مورد بررسی قرار می‌گیرند.

### قوای شناخت در حوزه‌ی نظری

الف. حساسیت، ب. خیال، ج. فاهمه (قوه‌ی برتر)

کانت عملکرد نفس را به دو حوزه تقسیم می‌کند: الف: حوزه‌ی نظری و شناختی ب. حوزه اخلاقی و عملی. او در حوزه نظری، معرفت را ترکیبی از «صورت‌های ذهنی» و «ماده خارجی» می‌داند.

سپس سه قوه حساسیت، فاهمه و عقل را برای نفس برمی‌شمارد. او قوه‌ی دیگری به نام قوه‌ی متخیله فعال را نام می‌برد که بین قوه‌ی حساسیت و فاهمه قرار دارد و نقش واسطه را بازی می‌کند.

هر قوه‌ای دارای صورت، مقولات و ایده‌هایی پیشینی است که در تجربه اخذ نشده است. قوه‌ی حساسیت دو صورت زمان و مکان را دارد.

قوه‌ی فاهمه دارای دوازده مقوله است: وحدت، کثرت، تمامیت، ایجاب، سلب، عدول، جوهر، علیت، مشارکت یا تفاعل، امکان، وجود، ضرورت و وجوب.

قوه‌ی عقل، دارای سه ایده‌ی نفس، جهان و خدا است؛ که وظیفه این سه ایده، صرفاً تنظیمی و وحدت بخشی است، ولی گاهی عقل متمایل است این امور وحدت-بخش را به عنوان موجودات متعالی تلقی کند که خارج از حوزه تجربه‌اند و حتی مقولات فاهمه را بر آن‌ها اطلاق می‌کند که البته به نظر کانت چنین کاربرد متعالی عقل نادرست است.

عقل محض می‌کوشد تمامی فعالیت‌های روان‌شناختی گوناگون را که ما از آن‌ها آگاهیم، در یک امر واحد متحد سازد و او این کار را با مفهوم نفس و یا مفهوم «من» انجام می‌دهد.

وظیفه فاهمه حکم کردن است. یعنی به واسطه‌ی مقولات، پدیدارها را که در قوه حساسیت، صورت زمان و مکان به تن کرده‌اند، به هم ربط می‌دهد. مقولات فاهمه، تنها هنگامی کاربرد صحیح دارند که در حوزه‌ی تجربه و یا امور زمان‌مند و مکان‌مند به کار گرفته شوند.

اطلاق مقولات فاهمه به ایده‌های عقل که نفس، جهان و خدا است، صحیح نیست؛ زیرا این ایده‌ها در تجربه حسی هیچ‌گونه متعلق‌ی ندارند و در قوه حساسیت، لباس زمان و مکان را به تن نکرده‌اند.

قوه‌ی عقل، استدلال با قیاس‌های سه‌گانه اقتراعی، شرطی متصل و شرطی منفصل است. عقل به وسیله این قیاس‌ها معرفت جزئی را به معرفت کلی برمی‌گرداند.

### قوای شناخت در حوزه عقل عملی

در انسان‌شناسی کانت قوای شناخت در حوزه‌ی عقل عملی به قوه‌ی شناخت، قوه‌ی احساس و قوه‌ی میل تقسیم می‌شود.

کانت به بررسی قوه‌ی احساس می‌پردازد و نام این بخش را احساس لذت و رنج می‌گذارد. این قوه واسطه بین قوه شناخت و قوه میل است.

کانت معتقد است ما دو قسم لذت داریم: لذت محسوس و لذت معقول. به موازات دو قسم لذت، دو نوع رنج داریم. لذت محسوسی که از طریق حس حاصل می‌شود را خوشی و مسرت و لذتی که از طریق نیروی خیال است ذوق می‌نامیم.<sup>۱</sup>

---

1. Kant, *Anthropology from a Pragmatic Point of Piew*, p.125.



قوه‌ی احساس لذت و رنج از جمله قوای طبیعی انسان است با پرداختن به لذت‌های معقول به ساحت اخلاقی‌اش نائل می‌شویم. لذت‌ها و رنج‌های محسوس نیز بر مبنای قوه‌ی احساس شخص قرار دارند و به عنوان حالاتی طبیعی به شمار می‌روند. کانت در این مورد برخورداری از احساس را امری منفی نمی‌داند، بلکه تبعیت صرف از احساسات را در گزینش عذاب، حالتی منفی به شمار می‌آورد.

**ذوق در کانت:** ذوق احساس زیبایی است که تا حدی محسوس و تا حدی معقول است. کانت حکم زیباشناسی را حاصل هماهنگی آزاد احساس و فاهمه می‌داند. این نوع لذت‌ها و رنج‌ها معقول‌اند و خود را به اخلاق نزدیک می‌کند.<sup>۱</sup> به دلیل این‌که لذت زیباشناختی تا حدی محسوس و معقول است، لذتی همگانی است. کانت هنرهایی از قبیل خطابه و شعر را راه‌های بیان ذوق می‌داند که برای ذهن ما محرک هستند و ذهن را به فعالیت وا می‌دارد.<sup>۲</sup> بنابر نظر کانت تجربه ذوقی به این جهت به تجربه اخلاقی نزدیک است که شیء زیبا نماد چیزی است که اخلاقاً نیکوست.

### قوه‌ی میل و ارتباط آن با عقل عملی

کانت در این بخش به‌طور مفصل به بحث در عواطف و انفعالات انسانی که موانعی برای رسیدن به ساحت اخلاق هستند می‌پردازند. وی قوه‌ی میل را این‌گونه تعریف می‌کند: «میل، نیروی شخص است که از طریق تصور چیزی در آینده آن را وجود و عظمت می‌بخشد».<sup>۳</sup>

1. Jacobs, B., "Kantianism and the Problem of Ascience of Humanity", *Essay on Kants Anthropology*, Brain Jacobs and Patrick Kain (eds), 2003, pp.166-168.

2. Kant, *Anthropology from a Pragmatic Point of View*, pp.141-142.

3. Ibid, p.149.

بنابراین قوه‌ی میل با فرض یک تصور، اراده را ایجاب می‌کند و این ایجاب اراده را می‌توان به «خود تعینی» تعریف کرد.

قوه‌ی میل محرکی برای اراده ما است تا از طریق تصور شیء آن را تحقق و عینیت بخشد.

یکی از اقسام میل، خواهش و آرزوست. او خواهش را میل محسوس پایدار و آرزو را توانایی عمل برای ایجاد یک شیء تعریف می‌کند.<sup>۱</sup>

کانت سه سطح از اعمال را برای انسان بر می‌شمارد. نخست، سطح فنی یا مهارتی، دوم سطح پراگماتیکی یا عمل‌گرایانه و سوم سطح اخلاقی.

انسان در سطح نخست (فنی یا مهارتی) با حیوانات دیگر تفاوت بسیار دارد، هم به لحاظ ساختار جسمانی خویش و هم به لحاظ احساسات خویش. از این رو، انسان را می‌توان حیوان اجتماعی دانست که به تشکیل زندگی اجتماعی و خانوادگی گرایش دارد. در سطح دوم (پراگماتیکی) انسان از طریق اعمالش به تمدن و فرهنگ روی می‌آورد و موجودی مدنی و اجتماعی می‌شود. در سطح سوم (اخلاقی)، فرد به واسطه منش خویش می‌تواند به مدد عقل و با اتکا به آزدیش به ساحت اخلاق نائل آید.<sup>۲</sup>

اخلاق کانت دو وجه متمیزه اساسی دارد: اولاً از جهت اصول و غایت به خود انسان متکی است؛ یعنی اخلاقی است برای انسان و مقرر شده توسط انسان که تنها در چارچوب خصال انسانی معنا می‌یابد؛ ثانیاً هرچند غایت اخلاق در خود انسان است، برای تأمین سعادت و فضیلت اخلاقی نیاز به وجود خداست. اما نحوه‌ی نیاز به خدا و میزان آن را، باز انسان تعیین می‌کند، پس کلیت اخلاق کانت یک اخلاق انسانی است. لذا در عقل عملی و اخلاق کانت، هر مفهومی تنها در محدوده‌ی عقل انسانی معنا دارد و هر مفهوم و ارزش خارج از حد انسان در دایره‌ی اخلاق نمی‌گنجد. ویژگی این اخلاق

---

1. Ibid.

2. Ibid, pp.226-229.

مبتهی بر ارزش‌های انسانی این است که بر ارزش‌های دینی اتکا ندارد؛ یعنی مبنای دینی ندارد و چون دارای مبنای انسانی، آن هم در جهان جدید علمی شده و راززدایی شده است، چنین اخلاقی دارای ارزش‌های انسانی مختص این جهان جدید است و لذا در ارزش‌های آن، رازها یا زدوده شده‌اند یا بسیار کم‌رنگ هستند. به‌ویژه که انسان‌ها با شرایط مختلف فکری می‌توانند مبانی متفاوتی را برای آن فراهم کنند که باعث تزلزل مبانی آن می‌شود. خلاصه این‌که به واسطه‌ی ابتدای اخلاق کانتی تنها بر معیارهای انسانی، باعث زدوده شدن عناصر مابعدالطبیعی و به‌ویژه الهی از آن شده است که همان انسانی شدن اخلاق است، هرچند اخلاق او دارای عناصر باارزش دیگری نیز است.

#### ماهیت انسان از دیدگاه ملاصدرا

انسان عنصری است که جامع جمیع عوالم عقلی و عوالم ما بین آن‌هاست؛ هر انسانی می‌تواند به نفس خویش معرفت یابد وی علم به نفس را عین نفس می‌داند. از نظر ملاصدرا انسان تنها موجودی است که ماهیت معینی ندارد و حقیقت او فعلیت‌های او نیست، بلکه بی‌نهایت امکان‌هایی که در پیش روی او است واقعیت او را شکل می‌دهد. بی‌تردید نظرگاه ملاصدرا درباره انسان به شدت متأثر از مبانی دینی و الهی است. او با استناد به آیه اول سوره دهر<sup>۱</sup> می‌گوید: انسان بر خلاف موجودات دیگر، شیء محصّل، معین و پایان‌یافته‌ای نیست و در قالب نوع خود محدود و محصور نمی‌گردد. وی بر این اساس معتقد است انسان مانند دیگر انواع، یک نوع نیست که دارای افرادی باشد بلکه هر فردی، خود این نوع منحصر به فرد محسوب می‌شود.<sup>۲</sup> انسان از دیدگاه

۱. هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئا مذکوراً

۲. شیرازی، صدرالدین محمد، مجموعه رسائل فلسفه، تصحیح و تحقیق حامد ناجی اصفهانی، تهران، انتشارات حکمت، ۱۳۸۵ش، صص ۱۴۶-۱۵۰.

صدرا براساس حرکت جوهری، همواره در تحوّل و تکامل است و از عالمی به عالم دیگر و از مرتبه‌ای به مرتبه دیگر منتقل می‌گردد و با قول به قاعده اتحاد عاقل و معقول با هر یک از این عوالم و مراتب هستی متحد می‌شود. این سیر معنوی و تکاملی انسان تا جایی ادامه پیدا می‌کند که شخص در نهایت تبدیل به یک عالم عقلی مشابه عالم عینی می‌شود. اتحاد شخص با هر مرتبه از هستی موجب تحقق آن مرتبه در درون او و در نتیجه انکشاف آن مرتبه از هستی برای وی خواهد شد. سفرهای چهارگانه (اسفار اربعه) مرحلی است که شخص را به درجه‌ای از وجود می‌رساند که او را نسخه‌ی بدل عالم هستی نموده، به گونه‌ای که با مشاهده درون خود، با باطن و حقیقت امور آگاه می‌گردد. ادراک و شهود هر مرتبه از مراتب وجود در گرو ارتقای وجودی فرد به همان درجه از وجود است، معنای این سخن این است که کسانی که در چارچوب امور ظاهری و دنیوی متوقف شده باشند، فقط قادر خواهند بود که به صورت ناقص به فهم و درک امور ظاهری و روزمره نائل آیند و از ادراک مراتب بالاتر هستی به‌طور کلی عاجز و ناتوان خواهند بود. ملاصدرا مباحث فلسفی خود را که از نوع سلوک فکری و عقلی می‌داند، این چهار سفر مطابق با اسفار چهارگانه سیر سلوک عبارتند از: ۱. سفر من الخلق الی الحق ۲. سفر یالحق فی الحق ۳. سفر من الحق الی الخلق بالحق ۴. سفر فی الخلق بالحق. وی مسائلی را که پایه و مقدمه مبحث توحیدند و در حقیقت مسیر فکر انسان از خلق به حق محسوب می‌گردند در سفر و مباحث توحید و خداشناسی و صفات الهی را در سفر دوم و مباحث مربوط به افعال باری تعالی و عوالم کلی وجود را در سفر سوم و مباحث نفس و معاد را در سفر چهارم قرار داده است.

ملاصدرا همان‌طور که برای وجود مراتب و درجات متعدد و ظاهر و باطن قایل است برای انسان نیز همان درجات و مراتب را ترسیم می‌نماید. او با توجه به این نظریه تلاش می‌کند که رابطه‌ی بین ذهن و عین را به صورت بدیعی مورد بحث قرار دهد. او براساس قاعده اتحاد عاقل و معقول معتقد است تا زمانی که بین ذهن و عین اتحاد کامل

برقرار نشود، شناخت و علم به وجود و مراتب آن حاصل نخواهد شد. وی به استناد قاعده اتحاد عالم و معلوم که در مراتب سه‌گانه ادراک (احساس، تخیل، تعقل) جاری است، معتقد است اساساً مادامی که عالم و معلوم اتحاد وجودی پیدا نکرده باشند علم و ادراک تحقق پیدا نخواهد کرد. بنابراین ادراک وجود و مراتب آن به طور لاینفکی با حالات ذاتی و دورنی انسان مرتبط است. و این تنها انسان است که می‌تواند در اثر رشد و تعالی درونی و ذاتی، به ادراک مراتب عالی هستی نائل آید.<sup>۱</sup>

فلاسفه پیشین که به فهم حرکت جوهری نرسیده بودند و اختلاف نفوس انسان‌ها را از عالی‌ترین مرتبه تا پایین‌ترین مرتبه به اعراض دانسته و اشتداد و تحول در ذات و جوهر انسان را محال می‌شمردند. درحالی که ملاصدرا معتقد است جوهر نفس آدمی، حقیقتی واحد و مشکک و دارای حرکت استکمالی و اشتدادی است. از نظر او که قائل به اصل اتحاد عالم و معلوم است حقیقت انسان لحظه‌ای ثابت نیست، بلکه پیوسته به واسطه کسب معلومات جدید و اتحاد با آن‌ها در حال دگرگونی و تغییر است.<sup>۲</sup>

این سیر استکمالی انسان تا به درجه‌ای استمرار می‌یابد که تمام مراتب هستی و جمیع موجودات عینی، جزء ذات انسان خواهند شد و به‌طور کلی هر گونه ثنویت و دوگانگی بین انسان و عالم از بین خواهد رفت، به گونه‌ای که انسان حکیم تبدیل به عالمی عقلی مشابه عالم عینی خواهد گردید.

بدیهی است که ملاصدرا در این مسأله نیز متأثر از مبانی دینی و حیاتی است. او قرآن را نسخه عالم هستی قلمداد نموده و به تطبیق کتاب تکوین (عالم) و کتاب تدوین (قرآن) و کتاب نفس (انسان) پرداخته است وی برای انسان و قرآن و عالم مراتب و

۱. شیرازی، صدرالدین محمد، الحکمة المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه، ایران، قم، انتشارات مصطفوی،

۱۳۸۳ق، ج ۳، صص ۳۲۰-۳۲۶.

۲. همان.

درجاتی قایل است و معتقد است، هر کدام از آن سه کتاب، دارای ظاهر و باطنی است و ظاهر آن در این عالم و باطن آن در عالم آخرت است.

### اکوان سه‌گانه انسان از دیدگاه صدررا

انسان از دیدگاه صدررا جامع اکوان سه‌گانه طبیعی، و مثالی و عقلی است. انسان یک کون طبیعی، نفسانی و عقلی دارد؛ این بدین معناست که انسان سه وجود و سه شخص دارد و لکن این سه وجود و کون در عرض هم نیستند تا اشکال شود که اگر یک وجود سه وجود باشد موجب تناقض و زوال شخص او خواهد شد. زیرا تشخیص به وجود است و هر موجود یک وجود و یک شخص بیشتر نخواهد بود، بلکه این سه وجود و سه شخص در مراتب طولی یکدیگرند، یعنی یک حقیقت واحد وجود است که دارای سه مرتبه با حفظ کمالات مادون خود به نحو لیس بعد از لیس خواهد بود و همین وحدت شخصی وجود یک شیء، حافظ وحدت آن شیء و شخصیت آن است و این سه وجود و مرتبه هم، به لحاظ سه عالم است. فقط و فقط انسان به نحوی است که با حرکت جوهری قادر به طی این مراتب سه‌گانه است.

اما انسان در هر عالمی یک وجود بیشتر نمی‌تواند داشته باشد هر عالمی و ظرفی به مقتضای خود یک مظهر را بیشتر نمی‌تواند قبول کند، مثلاً وجودی مادی و طبیعی انسان به مقتضای نشئه طبیعت اوست نه این که همیشه مادی و طبیعی خواهد بود و اگر به مرحله تجرد نفسانی رسید دیگر این وجود تجرد یافته متعلق به عالم نفسانی اوست و عالم کون طبیعی مرتبه مادون او خواهد شد. سپس انسان در اثر حرکت جوهری از مرتبه نفسانی به مرحله عقلی تکامل پیدا می‌کند؛ هرچند به هر درجه بالاتری که برسد کمالات مرتبه مادون را واجد است و تسلط بر این عالم را خواهد داشت، زیرا این عوالم سه‌گانه از عالم عقل تا طبیعت هرکدام باطن عالم مادون خود هستند.

### نقاط افتراق معرفت‌شناسی کانت و ملاصدرا

الف. معرفت‌شناسی کانت به مسئله مطابقت ذهن و عین معطوف می‌شود در حالی که معرفت‌شناسی ملاصدرا به بحث درباره معرفت از آن جهت که معرفت است می‌پردازد؛ چنان‌چه به مسائلی چون وجود ذهنی و یا اتحاد عاقل و معقول پرداخته است. برخلاف کانت که معرفت‌شناسی را منجر به چگونگی مطابقت ذهن و عین می‌پردازد. لذا معرفت‌شناسی این دو فیلسوف کاملاً متفاوت است و از دو جنبه مختلف بررسی می‌شود.

کانت می‌خواهد اثبات کند که چگونه به شناسایی دست می‌یابیم، آیا امکان حصول هست یا خیر؟ و این شناسایی در چه حوزه و محدوده‌ای است. لذا در حوزه‌ی ذهن به بررسی چگونگی شکل‌گیری معرفت می‌پردازد.

ب. چگونگی نگرش و دیدگاه این دو فیلسوف متمایز است. اساساً دید کانت کاملاً اومانسیستی است چرا که در حوزه‌ی عقل نظری همه چیز را از دیدگاه انسان بررسی می‌شود. اگر چه تأثر از عالم خارج وارد ذهن ما می‌شود، اما حوزه‌ی فهم حوزه‌ی تفکر و اندیشه است.

بنابراین فاهمه بشری به صورت معقول و سیستماتیک منشأ دریافت حقیقت پدیده‌ای است اما از دید فیلسوفی چون ملاصدرا حقیقت دارای منشأ مستقل و پایگاهی ثابت است که دریافت این حقیقت نه تنها در حوزه پدیداری ممکن است بلکه دریافت حقیقت غیرپدیداری هم با تبیین منابع آن، قابل وصول است.

هم‌چنین کانت در حوزه معرفت‌شناسی قائل است که آن‌چه بر ما نمایان می‌شود حتماً آن چیزی نیست که واقعاً وجود دارد. به دلیل این‌که شیء فی نفسه قابل اثبات نیست. پس بحث از مطابقت پدیداری با آن‌چه حقیقت پدیدار است، موضوعیت نمی‌یابد. در حالی که ملاصدرا چنین تعبیری از معرفت را رد می‌کند زیرا قائلان به این قول معتقدند که سایه‌ای از آن‌چه وجود دارد در ذهن ما شکل می‌گیرد نه خود واقعیت.

کانت منکر حقیقت به صورت صریح نمی‌باشد. در حوزه معرفت‌شناسی معتقد است که شاید امری حقیقی و واقعی فراتر از تجربیات و آنچه بر ما نمودار می‌شود، وجود داشته باشد. اما این که وجود دارد یا نه، به صورت قطعی بیان نمی‌شود. از این جهت به نظر می‌رسد که معتقد به قول به شیخ است. در حالی که ملاصدرا در باب اثبات وجود ذهنی قول شیخ را رد می‌کند.

در یک کلام، کانت یک ایده‌آلیست استعدادی است و ملاصدرا فیلسوفی رئالیست.

آنچه ملاصدرا قطعی، یقینی و مطابق با خارج فرض می‌کند کانت به آن جنبه‌ی ظنی و متحمل می‌بخشد. طبق ایده‌آلیسم استعلایی، واقعیت مطلق غیر قابل شناخت است. شیء فی نفسه وجود دارد، اما نمی‌توان آن را شناخت. شیء فی نفسه برای آن که شناخته شود باید به شرایط حسی شناخت (زمان و مکان) و نیز شرایط مفهومی آن (مقولات فاهمه) مقید گردد. بنابراین، آنچه ما بدان معرفت پیدا می‌کنیم همان چیزی است که بر ما ظاهر شده به همان نحو که ظاهر شده، نه آن چیزی که در واقع و نفس الامر به کیفیتی موجود بوده است. و این برخلاف رئالیسم استعلایی است که بر اساس آن واقع و نفس الامر قابل شناخت است. نفی شناخت واقعیت و نفس الامر بر اساس ایده‌آلیسم استعلایی، امری قطعی و یقینی است. نزد کانت و بر اساس ایده‌آلیسم استعلایی امکان شناخت واقع، محال و منتفی است.

### منابع معرفت از نظر کانت و ملاصدرا

ملاصدرا با مهم تلقی کردن نقش ظاهری در ادراک به بیان مقولات ارسطویی ذیل عناوین معقولات پرداخته و به ترسیم عالم خارج از ذهن انسان می‌پردازد.

ملاصدرا با اعتقاد به حواس باطنی به بررسی روان‌شناسانه معرفت به این ترتیب می‌پردازد که حس مشترک، ضمن دریافت مدرکات حواس ظاهری، مدرکات را در اختیار



نفس می‌گذارد. سپس قوه خیال وجود دارد که محل محافظت این دریافت‌هاست. ملاصدرا با اعتقاد به معقولات ثانیه مخصوصاً معقولات ثانیه فلسفی پل ارتباطی میان ذهن و عین برقرار می‌کند؛ چرا که این مفاهیم انعکاس صور اشیاء به صورت کلی می‌باشند و لذا نه صرفاً ذهنی و نه صرفاً عینی می‌باشد. گویی معقولات ثانیه فلسفی نزد ملاصدرا، ابزار معرفت هستند.

ملاصدرا با اعتقاد به امکان تعقل، درک و دریافت را منحصر به امور تجربی ندانسته چنان‌چه اساس تعقل را بر پایه صدور فیض دانسته است و این آن چیزی که از نظر کانت اساساً فاقد معنا است. البته ملاصدرا جریان فیاضیت و صدور را شامل مراتبی می‌داند که این مراتب عبارتند از: عقل بالقوه ← عقل بالملکه ← عقل بالفعل ← عقل مستفاد و آن‌چه در تمام این مراتب بجز عقل حیوانی که قوه محض است به چشم می‌خورد جریان فیاضیت و تکامل نفس است.

از نظر کانت معرفت حاصل تعامل دو حوزه حس و فاهمه است. در نظر کانت مقولات صور و قالب‌هایی هستند که ذهن بر تجربه حسی اطلاق می‌کند و به این ترتیب، تجربه امکان‌پذیر می‌گردد که از جمله این مقولات ضرورت است. اما مقولات ملاصدرا، مقولات ارسطویی است. در واقع مقولات اولیه ملاصدرا، یعنی همان مقولاتی که اشیاء موجود در خارج ذیل همین مقولات قرار می‌گیرند. معقولات ثانیه ملاصدرا، انعکاس صدور اشیاء خارجی است که به صورت کلی در آمده است و از جمله این مفاهیم ضرورت است. بنابراین از نظر ملاصدرا بر خلاف کانت، ذهن آدمی فاقد مفهوم فطری است و اساساً ذهن توانایی ساختن مفهومی که از حس یا متنتی به حس نباشد را ندارد. حتی معقولات ثانیه نیز دارای منشأ انتزاع هستند، گرچه خود این مفاهیم حسی و تجربی نمی‌باشد.

### وجوه افتراق کانت و ملاصدرا در حوزه‌ی انسان‌شناسی

به‌طور کلی کانت در حوزه‌ی انسان‌شناسی به واقعیات عینی و ملموس زندگی می‌پردازد و انسان را عنوان موجودی اخلاقی در نظر می‌گیرد که در عین حال از انگیزه‌ها و تمایلات حیوانی نیز برخوردار است. کانت نفس را هم‌چون دکارت جوهر مجرد نمی‌داند بلکه آن آگاهی فیزیکی یا مادی می‌داند که از احساس و تأثر و انفعال برآمده است.

نفس دال بر مفهوم جوهری نیست بلکه وضعیت ترکیبی قوای احساس، تخیل، فاهمه و عقل است. کانت متذکر می‌شود که ما از نفس به عنوان فاعل ادراک، مشهود و درکی نداریم و تنها چیزی که در می‌یابیم فقد یک سری مفاهیم جزئی و پراکنده است.

کانت معتقد است که مفهوم «خود» معقول، ناپایدار و ورای شناخت است (نومن). نفس را تنها در قلمرو شهودات یعنی به عنوان سوژه و فاعل ادراک که صرفاً در شهود می‌توان شناخت اما در غیر این صورت نمی‌توان هیچ شناختی از نفس داشت.<sup>۱</sup>

همان‌طور که ملاحظه شد، اساس نگرش کانت به هستی اعم از هستی مادی و معنوی، خود انسان و قابلیت‌های اوست. یعنی از آن‌جا که انسان موجودی دارای قوایی برای شناخت جهان هست، حقیقت موجودات دیگر تنها از طریق این قوای شناختی او و بر اساس نحوه‌ی شناختی که انسان حاصل می‌کند، تعریف می‌شوند. به عبارت دیگر، کانت وجود حقایق ناپدیدار را رد نمی‌کند؛ اما از یک سو، با ارزیابی قوای شناسایی انسان، دست او را از شناخت آن‌ها کوتاه می‌کند و از سوی دیگر، حصول معرفت و حتی اخلاق و دین را بر انسان وابسته می‌کند؛ یعنی بر اساس طرح سویژکتیویسم که انسان محور و اساس هستی و حقیقت است، در بینش فکری کانت نیز اخلاق، علم و دین بر اساس محوریت انسان تفسیر می‌شوند که نتیجه این کار، اولاً زدوده شدن امور عقلانی و غیرتجربی از علم، و حقایق الهی از دین و ثانیاً وابستگی کامل علم، اخلاق و دین بر

۱. صانعی، جایگاه انسان در اندیشه کانت، صص ۲۶-۳۰.

قابلیت‌های معرفتی، اراده و خواست انسانی می‌شود که این رویه‌ی دیگری از انسانیت و انسان‌مداری در عصر مدرنیته است؛ یعنی انسان تنها موجودی است که هر موجود دیگری، هستی و حقیقت خود را مدیون اوست. لذا در این مورد علم، اخلاق و دین واقعیت‌هایی هستند که اعتبار و حقانیت آن‌ها را تنها انسان تفسیر و تعیین می‌کند که نتیجه‌ی حاکمیت خواست و اراده‌ی انسان در دین و اخلاق و تفسیر انسانی، نفی علمی چون مابعدالطبیعه است. در این فرایند، انسان برای تمشیت زندگی خود و تأمین نیازهای دنیوی خود علم، اخلاق و دین را در خدمت می‌گیرد و لذا در این بینش، او دیگر نباید در محضر خدا زاری و دعا و التماس کند؛ چرا که حقانیت دین وابسته به اوست؛ یعنی خود انسان مخدوم و موجودات دیگر، حتی خدا در خدمت او هستند و چون علم و دین تنها در پرتو شناخت و اراده‌ی انسانی معنا دارد، پس هیچ راز و حقیقتی خارج از انسان نیز معنا و اعتبار ندارد که این همان معنای انسانی شدن دین و علم و اخلاق نزد کانت است. در حالی که ملاصدرا رئالیسم استعلایی است که بر اساس آن واقع و نفس الامر قابل شناخت است. نفی شناخت واقعیت و نفس الامر بر اساس ایده‌آلیسم استعلایی، امری قطعی و یقینی است.

ب. کانت در انسان‌شناسی تعلیمی خویش که هم به شناخت درون و هم به شناخت بیرون انسان می‌پردازد، قوا و توانایی‌های طبیعی انسان را در نظر می‌گیرد و تلاش می‌کند سیر حرکت از طبیعت به فرهنگ را تبیین نماید. البته در مسیر انسان همواره مواعی وجود دارند که باعث اختلال عملکرد قوای او می‌شود برای مثال در باب قوه احساس لذت و رنج انسان توانایی این را دارد که از لذت‌های محسوسی که در حیوانات نیز وجود دارد به لذت‌های معقولی که خاص او هست برسد و این لذت‌ها، لذت‌های اخلاقی خواهند بود.

بنابراین در این بخش گذر از حیوانیت به انسانیت توجه به قوه احساس لذت و رنج مطرح می‌شود در باب قوه میل نیز از تمایلات حیوانی در وجود انسان صحبت می‌کند که

باید با حاکمیت عقل تبدیل به اصول اخلاقی و انسانی شود یعنی انسان به جای عمل برحسب تمایلات و احساسات حیوانی از طریق حاکمیت عقل در خویش به مقام انسانیتش نزدیک شود.

درحالی که در ملاصدرا انسان از دو جنبه‌ی هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی مورد بررسی قرار می‌گیرد و بیشتر رویکرد فراعقلی و عرفانی دارد. اما کانت نه تنها رویکرد فراعقلی و عرفانی مورد توجه و دل‌بستگی ملاصدرا را ندارد، بلکه از توجه ویژه‌ی وی به تبیین حدود کارایی عقل معلوم می‌شود که در شناخت هستی، رویکردی صرفاً عقلانی دارد. به عقیده‌ی وی، فلسفه نمی‌تواند ما را به کنه وجود رهنمون باشد؛ از این رو باید حدود عقل را معلوم کرد تا بدانیم که چه می‌توان دانست و تا کجا می‌توان به یقین رسید. ملاصدرا توانست تجربه‌ی عرفانی را با تفکر فلسفی به گونه‌ای ترکیب کند که به آسانی به توان آن را به روشی منطقی و در قالب تفکر فلسفه مدرسی ارائه داد. وی خود این ارتباط اساسی متقابل را میان تجربه عرفانی و استدلال منطقی به‌عنوان اساسی‌ترین اصل عرفان و فلسفه تحت قاعده و نظم درآورد. چیزی که هیچ اثر و نشانه‌ای از آن را نمی‌توان در تفکر فلسفی کانت یافت. این خود نشانه‌ای بر عمق تفاوت مکتب فلسفی صدرا با دستگاه فکری کانت است.

### وجوه اشتراک کانت و ملاصدرا در حوزه‌ی انسان‌شناسی

شاید به‌توان تنها اشتراک ملاصدرا و کانت را در نداشتن هویت ثابت دانست. کانت در این دو بخش انسان‌شناسی توصیفی و تعلیمی می‌کوشد تا نشان دهد که انسان در عرصه عمل چگونه خویش را تحقق می‌بخشد. لذا از دیدگاه کانت انسان صرفاً از ماهیت ثابتی برخوردار نیست.

انسان از دیدگاه کانت نمی‌تواند در قالب یک تعریف بگنجد و انسان با زندگی در اجتماع و برخورد و تعامل با دیگران است که به هویت خویش شکل می‌دهد و در هر

مرحله‌ای از زندگی می‌تواند به شکلی خود را تحقق بخشد. او آزاد است تا با استمداد از عقل خویش، خود را از مرتبه‌ی حیوانی به انسانیت هدایت کند و مسئولیت آن‌چه را که برای خود برمی‌گزیند برعهده گیرد از این جهت بررسی انسان در گستره‌ی اعمال ارتباطی، کنش‌ها و واکنش‌ها و... امری ضروری می‌نماید.

از نظر ملاصدرا هم انسان تنها موجودی است که ماهیت معینی ندارد و حقیقت او فعلیت‌های او نیست، بلکه بی‌نهایت امکان‌هایی که در پیش روی او است واقعیت او را شکل می‌دهد. انسان مانند دیگر انواع، یک نوع نیست که دارای افرادی باشد بلکه هر فردی، خود این نوع منحصر به فرد محسوب می‌گردد.

از جمادی مردم و نامی شدم      وز نما مردم به حیوان برزدم

مردم از حیوانی و آدم شدم      پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم

ملاصدرا انسان را از طریق حرکت جوهری تا عروج به ملکوت قابل تکامل می‌داند ولی کانت تکامل انسان را فقط از حیوانیت به انسانیت می‌داند.

## منابع

- شیرازی، صدرالدین محمد (ملاصدرا)، الحکمة المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه، ایران، قم، انتشارات مصطفوی، ۱۳۶۸ ش، ۱۳۸۳ ق.
- همو، مجموعه رسائل فلسفه، تصحیح و تحقیق حامد ناجی اصفهانی، تهران، انتشارات حکمت، ۱۳۸۵ ش.
- صانعی دره بیدی، منوچهر، جایگاه انسان در اندیشه کانت، تهران، انتشارات ققنوس، ۱۳۸۴ ش.
- کاپلسون، فردریک، از ولف تا کانت، ترجمه اسماعیل معادت و منوچهر بزرگمهر، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، انتشارات سروش، ۱۳۷۲ ش.
- کانت، ایمانوئل، نقد قوه حکم، ترجمه و تصحیح عبدالکریم رشیدیان، نشر نی، تهران، ۱۳۷۷ ش.
- همو، سنجش خردناب، انتشارات امیر کبیر، میر شمس الدین ادیب سلطانی، ۱۳۶۲ ش.
- روحانی راوری، مرتضی، انسان‌شناسی در اندیشه کانت، انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۹۱ ش.
- مجتهدی، کریم، افکار کانت، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۶ ش.

مصلح، جواد، علم النفس صدرالمتهین، ترجمه و تفسیر از سفر نفس کتاب اسفار، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۳ش.

- Kant, I., *Anthropology from a Pragmatic Point of View*, Robert. B Louden (trans), Cambridge University Press, 2006.
- Idem, *The Metaphysics of Morals*, Mary Gregor(trans. ed.), Cambridge, Cambridge University Press, 1998.
- Idem, *Critique of Pure Reason*, Paul Guyer Allen W wood(ed.), Cambridge University Press, 1998.
- Idem, *Critique of Practical Reason*, Cambridge University Press, 1996.
- Caygill, H., *A Kant Dictionary*, Oxford, Blackwell, 1995.
- Frierson, Patrik R., *Freedom and Antropology in Kant's Moral Philosophy*, Cambridge University Press, 2003.
- Kain, P., "Prudential Reason in Kant's Antropology", *Essays on Kant's Antropology*, Brian Jacobs and Patrick Kain (eds), Cambridge, Cambridge University Press, 2003.
- Jacobs, B., "Kantainian and the Problem of Ascience of Humanity", *Essay on Kants Anthropology*, Brain Jacobs and Patrick Kain (eds), 2003.